

در نفی نفع

تک متن

برپا خیز: Kheez.blog.ir

در پیام رسان بله: @Kheez



خبر

در تجربه ها برای آینده می اندیشیم...

بسم الله الرحمن الرحيم
بگو فقط یک پند می دهم به شما
به پا خیزید برای خدا، دوتا دوتا و تنها
سبأ ۴۶

نظرات خود را درباره این متن از
این طریق برای ما بفرستید:
Kheez.blog.ir/post/17

تک متن

برپاخیز: Kheez.blog.ir

در پیام رسان بله: @Kheez

خیز

در تجربه‌ها برای آینده می‌اندیشیم...





در نفی نفع

درباره این که مگر غرب در جست‌وجوی عقلانیت نوزائید، چه شد که از اخلاق بی‌ثمر به خرد و از خرد بی‌اثر به مهار شهوات با شهوات گرایید و پرورش آن را با لعاب «پی‌جویی منافع» آراست و مفهوم گسترده منفعت را به منافع مادی فروکاست و این‌گونه واژگان را از معانی و هویت بشر را از حقائق تهی ساخت و همه ارزش‌ها را با ادبیات منفعت بازنوشت و بدین ترتیب «هوای منفعت» را اندیشه بنیانی تمام بشریت در تمامی حیطه‌ها کرد طوری که مخالفان آن نیز در رد آن آگاه‌وناگاه ناگزیر باید به «نفع‌نمی» آن بپردازند؟ به همراه تأملاتی در نفی نفع.

چگونه هوای مال‌اندوزی خود را در قالب پی‌گیری منافع به ما غالب کرد؟

اندیشه غالب اوایل دوران نوزایش باور داشت هوای نفس انسان او را به شرارت وامی‌دارد، اما موعظه اخلاقی تأثیری در فروکشتن این سوانق ندارد و خرد نیز مغلوب هواست نه چیره بر آن. پس اخلاق که بی‌ثمر است و خرد بی‌اثر کدام و ادراگر قدرتمند انسان را به گستراندن خیر برانگیزاند و شرور را از گسترش در جامعه بازدارد؟

آگوستین قدیس پیش از نوزایش آن هوای نفس را که منای ستایش شنیدن در سردارد با

احتیاط می‌ستود و اشتها برای افتخارطلبی را جایز می‌شمرد زیرا انسان را به کوششی برمی‌انگیخت که پیرامونش دیگر شهوات را اداره می‌کرد و به چیزی دست می‌یازید که سرشت می‌پسندید پس چندان مذموم نبود.^[1] هرچند سکه چنین اندیشه‌ای از رونق افتاد، اما این نگاه و دیگر نگاه‌های مشابه و نامحتاطانه‌تر از زبان چند دوجین اندیشمند دیگر بذری افشانند که گزاره بنیانی اندیشه‌های پس از خود شد؛ اندیشه‌های بنیانی، به توصیف کوهن، لزوماً آگاهانه انتخاب نمی‌شوند و حتی چه بسا هیچ‌یک از اندیشمندان درون بنیان از آن پیش‌فرض‌ها آگاه نباشد، اما به طرز مؤثری بر تمامی فعالیت‌ها جهت می‌دهند.^[2] آن اندیشه که زیرلفافه و توجیه «افتخارطلبی» نشسته بود در گذر زمان خود را پالود و صورت روشن‌تری در ذهن دانشمندان به خود گرفت و در یک جمله خلاصه شد: شهوات را نمی‌توان مهار کرد مگر با شهوات. دل مشغولی فلاسفه سیاسی شد آن که انسان را آن سان که هست بنگرند نه آن سان که باید و طرحی از ساختار و قوانین و نهادهایی بریزند که شهوات را مقابل شهوات بنشانند و مهار کند.^[3]

این جمله یک تقلیل دیگر نیز تجربه کرد، گامی به سمت عمل: لازم نیست همه شهوات را برابر همه شهوات نشانند؛ یک شهوت و هوا و منا و رذیله و عاطفه کافیست تا به قدری توانا شود که بتواند سایر شهوات و هواها و مناها و رذائل و عواطف را اداره کند.^[4] سکه از رونق افتاده افتخارطلبی نیز جز این نبود: شهوت جاه‌طلبی کافی است تا سایر شهوات را اداره کند. اما این سکه روی دیگری نیز دارد؛ هابز نیز تحت تأثیر همین نگاه بود وقتی طرح ماشین زور را می‌ریخت: انسان گرگ انسان است و اگر با زور قانون مدار نشوند درنده خواهند بود، پس شهوت قدرت را باید پروبال داد و برمسند نشانند تا همه شهوات و هواها و رذائل و سوائق به شرائر و عوامل نزاع‌ها را سرکوب کند و قانون‌مداری را با ترساندن در روح ملت فروکند. افتخارطلبی بی‌خاصیت بود و مضحک می‌نمود، چنان‌که بادن‌کیشوت مضحکه عام و خاص شد.^[5] ماشین زور خشن بود و استبدادآلود، چنان‌که هنوز هم دافعه دارد. هر دو طرح هرچند راهی برای اجتناب از نزاع و مهار شهوات ارائه می‌کردند اما پرواضح بودند که در عاقبت معلوم نیست جلوی گسترش شرور را بگیرند بلکه حتی هرکدام از آن شهوات چون عنان بگسلند به نحوی بدیع شرور را می‌گسترانند.





گام بعدی تعدیل این نمای خشن یا مضحک بود؛ باید بر بی‌خطر بودن شهوت غالب تأکید کرد: «جلوی شهوات پر ضرر را باید گرفت، با یک شهوت کم ضرر.» یعنی برای آن که مردم به کارهای خیلی بد نیفتند به یک خصلت صرفاً کمی بد بیفتند تا جامعه از نزاع و هتک و قتل و فساد به آن پناه گیرد و هم نپاشد و هم فرونشیند. اما کدام خصلت در آدمیان هست که نه جامعه را خمود می‌کند نه آن را می‌پاشاند و انگیزه بخش و شیرین مثل همه هواهاست ولی هرچه در انسان‌ها گریز پذیرد آن‌ها را بیشتر به کناره‌گیری از نزاع و فساد و تباهی و ملاحظه دیگران و در یک کلام نرم‌خویی وامی‌دارد؟ بله، شهوت مال‌اندووزی!^[۷]

شهوت مال و سودجویی در نزد مردمان غرب چند قرن قبل (حتی تا همان قرن هفده و حتی هجده) همان قدر مذموم بود که قتل و غارت برای جاه‌طلبی و هتک حرمت برای فساد اخلاقی.^[۷] چراکه یا یادآور لشکرکشی بود برای قلمروگشایی یا کار نابرده رنج بی‌مایه کم سود تجارت. اگر هم یادآور رنج کشاورزی می‌شد ارزش از آن رنجی بود که قدرت و سپس مال می‌آورد، نه خود مال‌اندووزی. رفته رفته با گسترش اموال منقول و با گسترش سنت یهودی در استفاده از برات و گسترش تجارت بین مناطق و بین ملل، طبقه تاجران و صرافان و همه صنوف درگیر با این اموال منقول سود بردند و جایگاه بهتری در جامعه یافتند. مالشان نه زمین بود که حکومت به زور بتواند غصب کند، نه محصول بود که کسی بتواند بدزدد یا به آفت دچار شود. با گسترش تجارت سود می‌بردند و با وام و ربح و دیگر مزایای اموال منقول بی‌رنج و آسوده سود روی سود می‌ستاندند و از گزند در امان بودند. طبیعت کارشان هم که از آن‌ها نرم‌خوایی حسابگر ساخته بود؛ پس حرص مال نه آنان را به نزاع می‌انداخت نه دیگری سزید اعمال سفیهانه دیگری از آنان سربزند پس دو-هیچ از افتخار طلبان یا قدرت طلبان جلو بودند.

این تحولات هر چند ذهنیت مال‌اندووزی را در فکر غربیان آرام آرام اصلاح می‌کرد و آنان را به آن متمایل می‌ساخت، اما همچنان آن را به عنوان یک شهوت و یک هوای نفسانی سرکش و تباهی‌آور و در یک کلام مذموم تلقی می‌کردند. لذا هر چند شهوت ثروت و هوای سود و پیشه تجارت به عنوان یک ردیله کم‌ضرر که نرم‌خویی

و دوران‌دیشی و ملاحظه و اداره دیگر شهوات را در پی دارد باعث می‌شد فلاسفه گسترش آن را برای نیل به صلح و تضعیف استبداد و اصلاح جامعه تجویز کنند،^[8] اما پذیرشی آن طور که باید و شاید از آن وجود نداشت؛ به خصوص که حتی از فرط نرم‌خویانه بودن بی‌خاصیت هم شمرده می‌شد. تا این که مفهومی به‌کلی ورق را به نفع شهوت مال‌اندوزی برگرداند و دل‌ها را به سوی آن نرم کرد و اذهان را نسبت به آن قانع ساخت و مسئله را حل کرد: «منفعت»!

«منفعت» هرچند معنایی گسترده داشت و می‌توانست هر ملاحظه‌ای از سعادت را برای هر فرد در برگیرد، عملاً منظوری جز «سود مادی» نداشت؛ شاید به خاطر اشتراک لفظ با معادل لاتین «ربحی»^[9] بود که یهودیان با آن سود شیرین می‌ستاندند و «وضع کنونی خود را بهبود می‌بخشیدند».^[10] اکنون با این واژه شیرین که دافعه تعبیر مذموم سرخود «شهوت مال» یا «هواهای نفسانی» را نداشت و حقی طبیعی و بدیهی می‌نمود می‌شد ایده‌ای برای اداره حکومت ارائه کرد: «باید مردم را و نهادها تا منفعت خود را بجویند، یعنی بکوشند وضع فعلی خود را از اینی که هست بهبود بخشند؛ این نهایتاً وضع کلی جامعه را بهبود خواهد بخشید،^[11] اخلاق را اصلاح خواهد کرد، انسان‌ها را حساب‌گرو دوران‌دیش بار خواهد آورد و آن‌ها را از نزاع به کناره خواهد کشاند و ملل را در صلح فرو خواهد برد.^[12] اگر همه منفعت خود را بجویند، جامعه در نقطه تعادلی خواهد نشست که همه بیشینه مطلوبیت خود را خواهند ستاند.» این جملات و استدلال‌هایی که در پی آن آمد چیزی نبود جز همان ایده قبلی: «شهوت مال را در همه برانگیزان و با آن شهوات دیگر را اداره کن.»

منفعت برمی‌خیزد

تعبیر «منفعت» نقشی کلیدی در پذیراندن ایده داشت. «منفعت» در این بنیان واژه‌ای است که چون به آن بتازی قیافه‌ای اخلاقی و سرشت‌پسند به خود می‌گیرد و از زبان بردگان‌ش خود را «اعم از هر نفع مادی و معنوی» و بالحاظ «تمامی تلقی‌ها» معرفی می‌کند، اما به محضی که ره‌ایش کنی و بخواهی ارزش‌ها و خواسته‌های دیگر انسانی از قبیل «رضایت»، «شادکامی»، «بهروزی»، «سعادت»، «آرامش»





و ... را به عنوان «یک تلقی از تمام آن تلقی‌ها» در آن بگنجانی به تو با قیافه‌ای «عمل‌گرایانه» تیز خواهد تاخت که جز منفعت و سود سنجه‌پذیر مادی چه جای توهمات و ترهات خیالی؟ و ابایی ندارد که تو را چه با تازیانه «هپروتی» یا «متوهم» و چه با «بنیادگرا» یا «ایده‌زده» بنوازد؛ البته وقتی تو را خوب نواخت کنارت خواهد آمد نشست و دستی بر پشتت خواهد نهاد و اغواگرانه دل‌داری‌ات خواهد داد که «حالا نگران نباش در پی کسب نفع مادی هر که به سلیقه خود دیگر منویات خود را به دست خواهد آورد و خواسته‌های دیگر بشری نیز ارضا خواهد شد؛ هر کس به تشخیص خود مطلوبیت را به حداکثر خواهد رساند و جامعه نیز در بیشینه مطلوبیت خواهد نشست و آرمان‌تونیز در پی آن محقق خواهد شد» تا تو را نیز خام کند و به جمع بردگانش بیفزاید.

«منفعت» خود را حاکم بر همه کائنات معرفی می‌کند، «شهریاران بر مردم حکم می‌رانند و نفع بر شهریاران». خود را خمیری می‌داند که آدمیان را با آن سرشته‌اند که «همه می‌خواهند وضع کنونی خود را بهبود دهند، ز گهواره تا گور»^[۱۳] و این‌گونه بدون آن که مجال دهد کسی ان‌قلتی یا تأویلی در «وضع» و «بهبود» و «همه» دراندازد خود را مقصود مستقیم همه عوام و مقصد نهایی خواص می‌داند. خود را نرم‌کننده خومی خواند؛ چرا که شیفتگان‌ش اگر ملاحظه‌گر نباشند که از دستش خواهند داد. اگر ایراد بگیری که ترس از دست‌رفتن سود نکند درنده‌خویی انسان را برانگیزاند سریع همان استدلال پیشین را در صورتت فرومی‌کند که «ملاحظه‌گری نمی‌هد!» و تا بخواهی ایراد بگیری که گیرم خوی همه نرم نشد و اقلیتی قدرت‌پرست درشت‌خوم‌اندند و بر همه چیره شدند، قیافه‌ای جهان‌شمول می‌گیرد که «منفعت ریشه در جان آدمیان دارد، همان اقلیت نیز منفعت جویند پس خلاف منفعت عمل نخواهند کرد» گواهی که هرگز نبوده انسانی که دیگر هواهایش و منویات دیگری به جای منافع مادی او را به این سوان سو بکشاند.

«منفعت» خود را سست‌کننده پایه‌های استبداد و خودکامگی می‌داند؛ چه اگر جستن آن رواج یابد تمرکز ثروت را در جامعه از دست بیدادگر خواهد ستاند و چرخ‌دنده‌های جامعه را جووری خواهند چرخاند که اگر بیدادگر بخواهد بی‌ظرافت

به این ساعت ظریفِ جامعه‌ منفعت‌ جو دست بزند و با هوای خود آن رادست‌ کاری کند باید بترسد که همه چیز را از دست بدهد. اما تا بخواهی بگویی نکنند ترس از دست‌ دادن منافعِ جوامع را به تن دادن به خودکامه بکشاند همان استدلال‌ های پیشین را به رویت می‌ اندازد و می‌ گوید: «نگران نباش خودکامه نیز به کام منافع باید حکم براند!»

خلاصه نفع‌ جویی همان شهوتِ بی‌ ضرر خوش‌ رنگ و لعابی است که سایر شهوات خانمان سوز را اداره خواهد کرد که هیچ، به خدمت نیز خواهد گرفت. دیگر چه می‌ خواهید؟

این‌ گونه در زمینه‌ ای که اندیشه‌ های قبلی آبیاری کرده بودند، مفهوم منفعت به سرعت بار داد و گسترید و پذیرفته شد. به خصوص تجویز دل‌ نشینی داشت: «بگذارید بشود!»^[14] این اندیشه نونبود. ریشه در همان تحولات چند قرن قبل داشت که به موازات «مهار شهوات با شهوات» رشد یافته بود. اساساً هر دو از بندگی ناپذیری برخاسته بودند یا به تعبیر بهتر از بندگی لذت‌ ها؛ چه خوش بندگی‌ ای که آکنده از لذات است و «چه خوش جامعه‌ ای که فرد در آن به شر نگراید از ملاحظه‌ منافعش!»^[15]. غرب البته در این هواپرستی وفادار بود و هرگز برای مهار شهوات به چیز جز هوای نفس دست نیازیده بود.

هوای منفعت‌ جویی رهایی با خود دارد و حق اختیار می‌ طلبد. هواها بنا نیست یکی باشند، پس درون آن نوعی تکثرگرایی نهفته است. نفع‌ جویی در خمیره همه انسان‌ ها سرشته شده پس به یک سان همه را به منفعت برساند، یعنی عدالت. پس «مهار شهوات با سودپرستی» یعنی آزادی، یعنی اختیار، یعنی تکثر، یعنی عدالت، یعنی آن چه پیش از این در آثار سیاسی در قالب مکتبی سیاسی بلوغ یافته بود، یعنی «لیبرالیسم».^[16] پس طبیعی بود که لیبرال‌ ها آن را بپسندند و به وجد آیند و تیز از این ایده اقتصادی به عنوان یک ایده حکمرانی مؤید مکتب سیاسی خود استقبال کنند.

اقتصاد در خدمت سیاست، سیاست در خدمت اقتصاد؛ منفعت‌ جویی بقای





۵

پیامدهای می آیند
در نقش

نظم سیاسی لیبرالی را تضمین می‌کرد و نظم سیاسی بقای منفعت جویی را. این‌گونه آنانی که دستی در حکمرانی و پایی در اقتصاد داشتند در حلقه‌ای پویا و مؤید خویشتن درافتادند. این ایده که دیگر می‌توان از صفت اقتصادسیاسی برای آن بهره جست برای مردم نوید آینده دلنشینی می‌داد و رضایتشان را تضمین می‌کرد: خالی از استبداد، آکنده از صلح، بدون جزمیت، سرشار از تکثر، هرروز بهتر از دیروز، توأم با آزادی و عدالت، پویا و پایا، در جهانی عاری از شرور، با مهار شهوات خانمان برانداز.

پیامدهای آیند

در پس این نویدها پیامدهایی بود که ذوق رسیدن به نتایج مانع از دیدنشان می‌شد، اما مانع از آمدنشان، نه!

منفعت می‌گفت همه منفعت جویند، وارهانی‌شان تا به تعادل برسند. اما این فرض واقعاً چقدر محقق بود؟ تا کنون که وارهانی‌ده بودیمشان شرور را گسترانده بودند، چرا اگر وارهانی‌شان ناگه متنبه شده و از گسترش شرور دست باز زنند؟^[۱۷] گیرم سر عقل آیند، مگر همه خلُق غالبشان منفعت جویی بود که سائقشان بوی سود باشد؟ گیرم درست، مگر همه به یک اندازه از فرصت منفعت جویی برخوردار بودند که در این رقابت به قدر لیاقت سود بستانند؟ گیرم وارث ناعدالتی‌های پیشین هم نبوده باشند، مگر همه به یک اندازه از فطانت سودجویی و قالتاقتی و حرص بوبرده‌اند و از آگاهی نصیب دارند که در این کشمکش با ساده‌لوحی و خوش بینی و حسن ظن و چه و چه بازی را نبازند و سودی که حق خودشان است را به دیگران واجد آن خصائل دودستی عطا نکنند؟

پیش بینی ادبیات منفعت با این مفروضات غلط نمی‌شد؛ چه اگر صرفاً مثلاً در مثال بازار اندکی از جمعیت گروه خریدار یا فروشنده به آن خصائل آراسته باشند دست نامرئی نهایتاً بازار را تا آن نقطه تعادل مشایعت خواهد کرد بی آن‌که اکثریت ناآگاه و خوش بین و ساده دل سودی را که قرار بود مطلوبیت همه را بهبود دهد لزوماً

ستانده باشند. پیش‌بینی که درست از آب درآمد شائبه صحیح بودن مفروضات را می‌آفریند. اکنون بازندگان در این سیاست نوبه خود می‌نگرند و وضع را با بندگان می‌سنجند و نگران می‌شوند نکند آن‌ها داده‌هایی پرت در این جامعه یک‌دست باشند پس حتی اگر به دام حسد نیفتند آرام‌آرام درمی‌یابند باید قناعت و توکل و نوع‌دوستی و رحمت و رأفت و مدارا و همیاری و مروت و انس و اعانه و دیگر خصائلی را که تا دیروز نیکو می‌شمردند وانهند تا نوازند و به رنگ جماعتی که می‌پندارند منفعت جوست درآیند، مگر آنکه بخواهند برای منفعت جویی به آن خصائل تظاهر کنند. (در پی منفعت بنا بود رضایت و سعادت و چه و چه بیاید، اما منفعت که قناعت و این خصائل را ربود، آنان را آورد؟)

این‌گونه، ناکامی نفع در سودرساندن مقاومت برنینگیخت، بلکه دامی از حرص و حسد و تفاخر و تکاثر ساخت و دیگران را از ترس بازندگی به گرداب خود فروکشید و با منویات خود تطبیق داد و همه جامعه را در خلق و خوی مؤید خود یکسان کرد. جامعه یک‌دست مست منفعت جویی، بازنده یا برنده، در هوس قمار دیگر باقی می‌ماند. جامعه یک‌دست مست منفعت جامعه‌ای یک‌دست پیش‌بینی‌پذیر است چون مطیع منفعت است؛ رفتار آن را می‌توان با قانون منفعت توصیف کرد چنان‌که رفتار اجرام را با قانون حرکت.^[18] پس مست قدرتی حاذق می‌تواند با دانست قوانین منفعت آن جامعه را عین موم بازیچه دست خود کند چنان‌که یک مهندس ماهر با دانستن قوانین حرکت اجرام را. این‌گونه می‌رفت که پیامدها از افول اخلاق فردی به حوزه اجتماعی سرایت کند.

رواج تجارت و منفعت جویی با به جریان انداختن ثروت بنا بود تمرکز آن را از دست حاکمان بریاید، چنین هم کرد، اما آن را به دست منفعت جویان قهار داد و پویایی‌هایی حاکم کرد تا به سودستانده‌ها سود بیشتری رساند تا با رشدی نمایی صاحبان قطب‌های قدرت شوند. منفعت جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی را هم با ادبیات خود رام کرد و به خدمت گرفت تا منفعت‌یافتگان قدرت را قبضه کنند. خلاصه در غفلت ملت نرم خوشه قدرت‌گریز سرگرم به بازی بی‌زیان بازار، عده‌ای می‌مانند که قدرت‌طلبانه خود را به حاکمیت برسانند.^[19] البته که جامعه





==

پیمانده‌ها می‌آیند
در نفس نفع

منفعت جو بر نمی‌تابد یک خودکامه هواپرست قدرت طلب افتخارطلب به میل خود حکم براند مگر این که این حاکم، هواپرستی و قدرت طلبی و افتخارطلبی را با ادبیات منفعت توجیه کرده باشد و خود منفعت جوی اعظم باشد و امیال خود را با توجیه «نفع» براند!

آنان که خود شریان‌های منفعت جویی جامعه را در دست داشتند به حکومت بر جامعه‌ای رسیدند که در سرک منفعت غرق بود. البته که این حاکمان برای بقا در قدرت باید قواعد بازی را بپذیرند و ساعت ظریف به کار افتاده را با زمختی از کار نیندازند اما اینان قوانین منفعت را بهتر از قوانین حرکت می‌دانستند، پس نیک می‌دانستند چگونه ساعت جامعه برده منفعت را مهندسی کنند تا ملت برده منفعت اینان شوند و مثلاً با ترساندن ملت منفعت جواز لرزیدن پایه‌های منفعت بتوانند مستبدانه رأی خویش را برانند! این شد که استبداد تک قطبی رفت، ولی جای خود را به استبداد چند قطبی داد و روحیه معترضانة جامعه را با ظلم پذیری از حاکمی که همه چیز را با ادبیات منفعت در حلق جامعه فرومی‌کند معاوضه کرد. منفعت با کم‌ترین خشونت جامعه را رام کرد برای حاکمانی که پیش‌تر خود رام منفعت شده بودند. این استبداد وحشیانه‌تر بود؛ پایا بود، چون جامعه را از خوبی که این حکومت را به بار آورده بود تهی نمی‌کرد و حرص را همیشه میان آنان نگاه می‌داشت و بازندگی‌شان مقاومت بر نمی‌انگیخت؛ چه این که حریص چه بنوشد چه ننوشد حریص ترمی‌شود.

اقتصاد در خدمت سیاست بود و سیاست در خدمت اقتصاد. مجال به تفکرات مختلف و آزادی انسان‌ها پیش‌بینی‌پذیری را از جامعه می‌گرفت و خطر هر روز به یک سو کشیدن حکومت را در پی داشت که واضحاً مانع از ستاندن بادوام سود و منفعت بود. این نظام سیاسی اقتصادی اختیار را نیز آرام‌آرام ربود و احساس اختیار را جای آن نشاند و تکثراً با مبدل ساختن نفع به یگانه ارزشی که همه چیز با آن سنجیده شود گرفت و احساس تکثراً جایگزین کرد. منفعت، کافران خود را به بدترین عقوبات عذاب می‌داد اما مخالفتی بر نمی‌انگیخت. مخالفش یا توسط خود مردمان رمانده می‌شد (استبداد دموکراسی) و اگر نه، هرگونه برخوردی

توجیه پذیر بود (استبداد چند قطبی) چون پای منفعت وسط بود. این گونه در برابر هر ضربه خود را سریع بازمی ساخت و فرو نمی پاشید.

آن تصور انتزاعی از حکومت آزادانه خالی از استبداد آکنده از عدالت پویای پایا و چه و چه ای که منفعت وعده می داد، صورت انضمامی اش حکومتی وحشی و ماشینی شد که هیچ فعالیت مدنی را بر نمی تابید مگر مؤید خود بود و مردم گرایی را خفه می کرد مگر مردم گرایی به نظام منافع فعلی خدمت می کرد، البته با ظاهری توجیه پذیر و سرشت پسند. نرم نرمک منفعت نشان داد چیزی خشن تر و مستبدانه تر از حکومت های تاریخ و توصیفی که بنیامین کانستنت کرده بود می طلبد و می سازد. حکومت منفعت نه فقط اعتراض عمودی که اعتراض افقی را نیز خفه می کرد،^[۲۰] البته به دست مردم مست منفعت. این گونه لیبرال دموکراسی صرفا فرود و رو به استبداد و خودکامگی نمود، منتها این بار نه با حاکمی یک قطبی که چند قطبی و البته با گرفتن مداوم رضایت از مردم خوگرفته به منفعت.^[۲۱]

رواج تجارت و منفعت جویی و ارتباط مالی بین ملل قرار بود صلح بیاورد، چه جوامع را باید ملاحظه گر کند در حفظ منفعت. خطای ترکیب، عبرتی است که از این جوامع گرفته شده:^[۲۲] گسترش تجارت که می بایست صلح به ارمغان می آورد، جنگ افروخت. طبع آحاد جامعه در تجارت از نزاع می گریخت اما چون این آحاد ترکیب شدند روحیه استعمار طلبی ای برای فزون خواهی در آن ها برانگیخت که آتشش یا بر سر ملت بیچاره مستعمرات می ریخت یا رقبا تجاری.^[۲۳] فرد فرد جامعه از بوی منفعت خوی نرمی یافته بودند، اما مرده شور ترکیبشان را ببرند! اما مگر نه آن که حاکم مستبد خون خوار قدرت طلب کشورگشا منفور بود و این خصائل ملت را به تنفر می انداخت؟ این هم از شگردهای ادبیات منفعت که آن چه را ملت از آن می ترسیدند و نمی پسندیدند، چنان با توجیه منفعت می آراست که خود به آن خود می آمدند!

منفعت می تواند توجیه کند چرا باید یک قدرت با خشونت تمام ملتی دیگر را از همه حقوقش محروم کند و آنان را به پستی و خواری و حقارت و خفت و





۳۱

منفعت چیره می‌شود

پوچی بکشاند و عزت آن‌ها را لگدکوب کند، سرزمینشان را اشغال کند، [۲۴] حق پیشرفت را از آنان بگیرد و برای تک‌تک شئون آنان تصمیم‌گیری کند [۲۵] و حتی نگذارد آن طور که خودشان می‌خواهند فکر کنند، اما تا همان ملت ظلم دیده نخواهد برای استقلال خود قدمی بردارد، همین نفع به‌وسط می‌آید و سریع استدلال می‌چیند که نه خیر! استقلال؟ چه جای این توهمات و ترهات خیالی؟ سود شما در بندگی «منفعت جویان اعظم» است و در این صورت «منفعت» بیشتری عایدتان می‌شود تا این که بخواهید خود برپای خود بایستید. مگر نمی‌دانید چند صد سال هم بگذرد به گرد این منفعت جویان چند صدساله نخواهید رسید؟ این‌گونه، «منفعت» شد زمینه فکری پیاده‌سازی نظام برده‌داری بین‌المللی البته با طیب خاطر بردگان و توجیه تند و بژنده آن‌ها! اصلاً هم به‌روی خود نمی‌آورد که بنا بود در پی منفعت چیزهای دیگری بیاید نه آن که به خاطر منفعت آن چیزهای دیگر به باد رود. چیزی که صدای توکویل را در همان اوایل درآورده بود: «مردمی که تابع آموزه نفع هستند... اغلب وجهه اصلی ماجرا را فراموش می‌کنند و آن هم این که باید آقای خود بمانند.» [۲۶]

منفعت چیره می‌شود

«منفعت» مزایای بیشتری نیز داشت؛ با منفعت می‌توان به همه رذائل آلوده شد و احساس آلودگی نکرد. می‌توان از همه فضائل دست کشید و دردی در وجدان حس نکرد. «منفعت» تعریف تمامی رذائل را به نفع خود برمی‌گرداند؛ این‌گونه می‌توانست خشونت و غارت و اشغالگری و قتل‌عام و نسل‌کشی را به مراتب خوشگل‌تر از قدرت‌طلبان و اسیران غضب‌بیاراید و فجایع انسانی بزرگتری رقم بزند در عین حال بردگان خود را سراسر جهان به خط کند تا با ادبیات «منفعت» تمامی جنایاتش را توجیه عقلایی! کنند. «منفعت» همین کار را با همه مفاسد اخلاقی نیز تواند کند چنان که کرده است.

رفته‌رفته دیگر پیامدها در پی آن نتایج موعود آمدند. نه آحاد را به بیشینه مطلوبیت رساند نه صلح در بین الملل حاکم گشت نه رضایت و آرامش و دیگر خواسته‌ها

که قرار بود در پی نفع بیایند آمدند نه استبداد رفت که حتی ظلم‌پذیری هم رواج یافت، رذائل همه‌گیر شدند و هرمانعی برابر ترک‌تازی منفعت با ادبیات آن بازتعریف شد و رام شد. حتی همه آن چه مردمان غرب از آن به سوی منفعت گریختند و پناه بردند بر سرشان آمد، اما این بار با پذیرش تام و طیب خاطر، یعنی در وضعیتی که با مفهوم «منفعت» توجیه شده‌اند و دیگر چندان رذیله نیستند وقتی نفع دارند! مگر همین را نمی‌خواستند؟ شهوتی که دیگر شهوات را به زیبایی به خدمت بگیرد طوری که خود آدمیان نیز نفهمند چگونه پاچه‌هاشان پر شده است! عجب منفعتی و عجب اخلاق نرم خویانه کم‌ضرری!

نفع دستاوردهایی داشت که خوب به آن می‌نازید. نفع قدرتمند است. نفع قوای انسان را به کار می‌اندازد در پی آرزوهای دور و دراز رس آن‌ها را می‌کشد. انسان‌ها را به تحمل رنج سفرهای دور و دراز برای استعمار برمی‌انگیزاند و با نظام طبقاتی‌ای که پدید می‌آورد هم درون جامعه هم بین جوامع با رواج حسد و حرص و کبر و غیره و وعده‌های مختلف همه توان‌ها را به خدمت می‌گیرد هر چند ما به‌ازای آنان را چنان که استحقاق دارند باز نمی‌پردازد. و در برابر همه این‌ها ابزار قدرتمند دیگری دارد: توجیه؛ که با آن هر خطایی را موجه جلوه می‌دهد. و البته از این همه دست‌آورد خوب استفاده می‌کند و آن را در چشم بدخواهان فرومی‌کند که کدام یک از شما علم این را دارید که از نیروی انسانی کمک بگیرید و چنین تمدنی برسازید (و باز هم مثل همیشه می‌پوشاند که هدف اصلی چه بود و در برابر چه ظلمی این به دست آمده، با تعبیر کردن آن ظلم به کاری در راستای منفعت!).

نفع‌جویی سود می‌ستاند، در سوداند و ختن موفق است چون به سوی آن حرکت می‌کند. مانند دیگر قوای انسان؛ مثلاً غضب: غضب‌جویی نیز غضب روی غضب خواهد آورد و شاخص‌های برخاسته از غضب را در جامعه رشد خواهد داد ولی لزوماً سعادت نمی‌آورد. با این حال غضب کمی زشت است! منفعت آن زشتی را ندارد که از رونق بیفتد بلکه هواخواهانش با اوج‌گیری‌اش بیشتر خواهد شد. پس نفع در گستراندن خود موفق است نه برآوردن آن چه به انسان از رضایت و سعادت و غیره وعده داده بود.





۵

منفعت
چیزه
مرد
رفتن

«منفعت» هرگز سرزنش نمی‌شود که پس عدالت چه شد یا رضایت گویا راحتی کجاست یا سعادت چگونه؟ عدالت آنی است که بیشترین منفعت را به همه برساند؛^[۲۷] پس عنصر لیاقت و استحقاق در عدالت چه؟ به‌درک! چه جای این توهمات و ترهات خیالی؟ استحقاق را آنی دارد که «منفعت» بیشتری بستاند و لیاقت نیز کسی دارد که «منفعت جوتر» باشد! رضایت آنی است که «منفعت» در پی می‌آورد. راحتی آنی است که با نفع‌جویی به دست آید. سعادت از آن نفع‌جوترین‌هاست! حد آزادی تا جایی است که نفع برساند. ارزش اختیار یعنی انتخاب نحوه منفعت‌آفرینی نه دنبال‌کردن انگیزه‌های توهمی ایده‌زدهٔ هیپروتی شخصی. ارزش سلامت یعنی سرپابودن منفعت‌آوران نه آن پابندی‌های ازکارافتاده. ارزش علم یعنی آن که منفعت آورد، غیر از این را اصلاً علم نباید نامید. ارزش نیکوکاری یعنی نفع‌رسانی به آن امید که نفعی برایت داشته باشد، گور بابای محبت و رأفت و مروت و انس و دیگر خصائل انسانی، آن باشد برای هیپروتی‌ها. منفعت حتی خدا را هم اثبات کرد، خدا هست چون اعتقاد به آن رفتاری می‌آورد که منافع درازمدت را تضمین می‌کند.^[۲۸] تپه‌ای نماند که منفعت از آن نگذشت. منفعت قدرت این را دارد که ظلم را عدالت جلوه دهد و شقاوت را سعادت و سختی را راحتی و نارضایی را رضایت و جهل را علم و کسی هم جرئت نکند در برابر بردگان نفع‌ان‌قلتی در «منطق!» آن بیاورد.

خلاصه در این رفت و برگشت از ایده به تحقق به تحلیل به اصلاح رفته‌رفته این نوسان به حالت پایدار میل کرد: منفعت همانی است که مردم می‌جویند، مردم همانی را می‌جویند که منفعت است؛^[۲۹] منفعتی همین است که هست، همین است که هست منفعت است. این همان‌گویی رسماً منفعت را از مفهوم انداخت و منفعت چیزی شد که دیگر سخت بود دقیقاً گفت یعنی چه، ولی دقیقاً معلوم بود یعنی چه! منفعت در گذر سال‌ها انسان‌هایی کاملاً متخلق به خلق خود ساخته بود و باکی نداشت تا به چنین این همان‌گویی‌هایی درافتد. این چنین این همان‌گفتن وضع موجود را به نفع منفعت حفظ هم می‌کرد و تازه آن باطن شهوت مال و هوای سود را هم با عادی نشان دادن بیشتر پنهان می‌کرد. منفعت‌جویی بنا بود پيله‌ای باشد که در پی آن دیگر خصائل بشکفند، اما مدام

پيله برپيله می‌افزود و کرم را روزه‌به‌روز از شکوفایی دور می‌ساخت تا نهایت آن را به زندگی در پيله ضخیم منافع خوداد و شکوفایی را فراموشش کرد.

این است که بردگان نفع آن چه اندیشمندان قرون پیش در خشت خام می‌دیدند امروز در آینه حوادث هم نمی‌بینند که شهوت ثروت وقتی رانده شود مانند دیگر شهوات خواهد رمید. شاید آن ابتدا می‌شد سرچشمه را گرفتن به بیل، چو امروز که پرشد نشاید گرفتن به پیل. دشوار آن جاست که امروز همه به منفعت آلوده شده‌اند، طوری منفعت به اندیشه بنیانی مبدل گشته که مخالفان سخت آن نیز چون نیک بنگرند در پس زوایای خواطر خود ریشه‌های توجیه منفعتی (بله، منفعت به همین معنی فروکاسته مادی محدود شده در سود سنجه‌پذیر) را خواهند یافت. الهی‌ترین و اخلاقی‌ترین منتقدان دست‌ازجهان‌شسته نیز در انتها با ادبیات منفعت حرف خود را توجیه می‌کنند. همین است که هر بار نظام‌های ایستاده برآیده نفع چون با سربه زمین می‌خورند و یا هر بار که به نحوی فجایی می‌آفرینند که بشر تا پیش از این قرون مثلش را هم تصور نمی‌کرد، باز با همین ایده سریع خود را بازسازی می‌کنند، چون ادبیاتی و منطقی و فکری و اصلی و بنیانی غیر از این بنیان عمیقاً بنیادی نیست که طی گذشت قرون و حوادث سالم بماند و سایر ایده‌ها روی این ایده سوارند. نفع جویی خواسته‌ای بنیادی در این بنیان شد، چراکه بنای این بنیان بر هواپرستی خشت نهاده بود.

نفع وعده آینده دلنشینی می‌داد و رضایت ملت را تضمین می‌کرد: خالی از استبداد، آکنده از صلح، بدون جزمیت، سرشار از تکثر، هر روز بهتر از دیروز، توأم با آزادی و عدالت، پویا و پایا، در جهانی عاری از شرور، با مهار شهوات خانمان برانداز. ولی آینده دلنشینی نیافرید: آزادی در ظاهر و استبداد در باطن، با نام صلح به کام جنگ، با احترام برای تکثر در بند یک تفکر، سرشار از عدالت در خدمت تبعیض، پویا به نفع سرمایه‌داران پایا برای ظالمان، در جهانی عاری از شرور در جست‌وجوی ترجیحات آشکار شده (نام جدیدی که منفعت برای همه انتخاب‌های انسان اعم از خیر و شر برگزیده)، با حضور مسالمت‌آمیز شهوات خانمان برانداز. خلاصه امروز ادبیات منفعت کار را به جایی رسانده که به جز بردگان درجه چندم، آن





مبهوتان در کشورهایی که پذیرفته‌اند توسعه نیافته‌اند و هنوز در بهت این ماشین گل و بلبل‌اند و دستاوردهای این حرص لگام‌گسیخته آشامیده از خون میلیاردها مظلوم تاریخ را بدون دیدن انبوه ظلم و توان و خون و هزینه حقیقی پشت آن و با اکتفا به روند ظاهری دست یافتن به آن می‌ستایند و پربال خود را در انتهای این تیر خوش ساخت نمی‌بینند، مابقی در جست‌وجوی راهی‌اند که از این منجلاب بیرون روند، اما هر چه اندیشه‌هاشان را بازمی‌کاوند مفری از منفعت نمی‌یابند.

ندیدی چه شد؟

ندیدی چه شد؟ دیدی کسی را که هوای خود را خدا گرفت و آگاهانه راه کج کرد و به گرداب شهوات فروغلتید؟ برای بقای آن به حرص و حسد و تفاخر و تکاثر^[۲۰] چنگ زد و آتش جنگ افروخت و تمام شرووری که ظاهراً از آن‌ها به سوی مال‌اندوزی گریخت چگونه با همین مفهوم «منفعت» یکی پس از دیگری توجیه کرد و جز منفعت چیزی نماند؟ گویی که تنها منفعت است که خود را تا ابد می‌تواند جاویدان پابرجا و خودمؤید نگاه دارد. بنا بود در پی منفعت منافی بیاید، اما حرص منفعت قناعت را کشت پس راحتی گنج‌نایاب شد و رضایت را سربرید پس یقین از انسان گرفته شد.^[۲۱] خلاصه حریص که نمی‌تایید هوا را کنار نهد از پی هوارفت و بر حرصش افزود و پيله روی پيله بست تا آن که خفه شد^[۲۲] و راه حق را بست.^[۲۳] اکنون در این بن بست تا کجا باید بازگردد؟

آن که جهان را به این دنیا منحصر داند و جز آن را نخواهد (هستی‌شناسی) و جز به گمان خویش برای دانستن تکیه نکند (شناخت‌شناسی) چه داند انسان چیست و چه باید باشد و حیات او از چیست (انسان‌شناسی) و چگونه حیات می‌گیرد و حقیقت حیات در این دنیا و پس از آن کجاست (فرجام‌شناسی). معلوم است که بر روی چنین پایه‌های سستی بنیان محکمی سر برنیفزاد. این است که جز دنیا نخواهد و به حرص چنگ زند و جز سراب نیابد و سیراب نشود و رضایت را گم کند و یقین را از کف دهد و به سعادت نرسد و چون کارش تمام شود چیزی برایش نمانده باشد در حالی که جهانش را در جست‌وجو تباه کرده و خود را به ظواهری

از سنگ و خشت و آهن فریفته بوده. «أَفْرَعَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوْنَهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَيَّ عَلِمَ وَخَتَمَ عَلَيَّ سَمْعِيهِ وَقَلْبِيهِ وَجَعَلَ عَلَيَّ بَصَرَهُ غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^[۳۴]، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا»^[۳۵]، «وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ»^[۳۶]، پس «ربحی» برایشان حاصل نشد: «فَمَا رَاحَتْ تِجَارَتُهُمْ»^[۳۷]

آن‌ها که گفتند انسان ذاتاً منفعت جوست فقط یک نشئه را دیدند و این حکم را رانندند. انسان به حسب طبیعت خود حریص است «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»^[۳۸] اما به حسب فطرت به خدا توکل کند و غنا را از او طلبد. این انسان احسن تقویم خداجوبه اسفل سافلین هبوط می‌کند و چون حدوثش جسمانی و از نشئه طبیعت است با هلوعت می‌آغازد اما اگر قوایش تحت فرمان عقل او آیند همین هلوعت به خدمت جنود عقل درآید.^[۳۹] اما اگر در حجاب خود شد و دنیا را پسندید فراموش خواهد کرد غنا را از که بطلبد، پس هوا را خدا بگیرد و در جست‌وجوی غنا به جای خدا مال می‌طلبد و به جای آن که خلود و جاودانگی را از اله بطلبد و در آخره و نزد رب بداند می‌پندارد که مال است که او را جاودان می‌کند (یا مال است که جاودان خود را نگه می‌دارد) «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»^[۴۰] پس حرص را بتازاند.

گمراه او که بداند هم حرص هم غضب هم تکبر و... از جنود جهل و لوازم فطرت محجوبه‌اند اما بیندازد می‌تواند از یکی به دیگری پناه ببرد «وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَيَّ عَلِيٍّ»^[۴۱]، «أَعْرَابٌ مُتَفَرِّقُونَ»^[۴۲]، «لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ»^[۴۳] بلکه به هر یک که پناه برد دیگران را نیز علیه انسان به خدمت گیرد. از همین روست که تباهی تکیه به هر شهوتی و به کسانی که شهوتی را در خود افروخته‌اند پس به خود ظلم کرده‌اند آشکار است چه آتش همه شهوات را خواهد افروخت «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»^[۴۴]. و در پی‌اش می‌شود همان روند تصاعدی پيله روی پيله و این‌گونه جنود عقل را در خود می‌میراند و مناصب را به جنود جهل وامی‌گذارد. پس عقل که بنا بود قوای شیطانیه و اهمه و شهوانیه بهیمیه و غضبیه سبعیه را تحت فرمان خود گیرد و به تعادل رساند و آن قوا در خدمت بندگی حق قرار گیرد،





به کنار رفته و هوای نفس جای او را خواهد گرفت و آن سه قوه را خواهد تازاند و بشر را در طبیعت حیوانیه به منتهای حیوانیت بلکه فروتر از آن خواهد رساند چرا که برای قوای انسان حدی نیست و از شیطان شیطان ترواز بهائم شهوت ران ترواز سبائع درنده خوتر شود^[۴۵] «بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^[۴۶].

همین است که قرآن شریف تخصیص می زند «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا... أَلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^[۴۷]. بر همین اساس است که در کنار همه دستورات به آبادسازی زمین^[۴۸] و آزادسازی انسانها^[۴۹] و اقامه قسط^[۵۰]، اقامه صلاة را کارویژه حکمرانان قرار می دهد^[۵۱] «الَّذِينَ إِنْ مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ»^[۵۲] چرا که چون حقیقت عبادت صلوة صورت گرفت تمامی قوای انسان را به تعادل آورد.^[۵۳] پس از راه اقامه صلاة است که مسلمین مصلین شده و هلوعت را به وسیله جنود عقل از جمله توکل و قناعت و مروت و انس و اعانه لگام می زنند. پس نباید خود را به اندیشه های بنیانی هواپرستان که منفعت را حاکم بر جهان می بینند فریفت و به هوای منافع از اقامه شریعت دست کشید و به ظاهر تجویزهای حاکمان منافع که پویایی هایش مردمان را به اخلاق مؤید خودش متخلق می کند نگرست و پیش فرض های پشت این توصیفات و تجویزها را از هواپرستی تا شهوت تازی ندید و ساده انگاشت و با مسامحه گذشت و اقامه شریعت را به بعد از ارضای منفعت (منفعت به معنایی درون آن بنیان) موکول کرد.

غرب هوا را تنها قدرتی دید که دیگر هواها را لگام زند چرا که حب آن را تنها سائق قوی و مؤثر انسان می دید و اکنون نیز با همین منطق برفرق دینداران می گوید که موعظه تأثیر نکند و انسان از هوا خالی نشود پس اگر نگذاری هوایش را پی بگیرد و به آن عمیقاً عشق ورزد به رکود خواهی رفت چنان که در این همه سده در رکود ماندید، ما نیز این را می دانیم، اما سائقی قوی تر نیز سراغ داریم «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^[۵۴]. اما آن که هوارا خدا گرفت چه می شنود این حرف ها را؟

پی‌نوشت

- [۱] در ارائه سیرتطور اندیشه‌ها حول منفعت در این متن از کتاب رویه‌رو زیاد استفاده شده است: آلبرت هیرشمن، هواهای نفسانی و منافع، [مترجم] محمد مالجو، تهران: شیرازه، ۱۳۹۷.
- [۲] The structure of scientific revolutions. Chicago : .۱۹۷۰. Kuhn, Thomas S رک [۲] .۱۹۷۰, University of Chicago Press
- [۳] هیرشمن، هواهای نفسانی و منافع، صص ۱۲، ۱۷ و ۲۹
- [۴] همان، ص ۳۴
- [۵] رجوع کنید به «دن‌کیشوت» اثر میکال سروانتس
- [۶] همان، ص ۴۵
- [۷] همان، صص ۸ و ۴۶
- [۸] چنین تجویزی از مونتسکیو در روح‌القوانین صادر شده است. به نقل از «هواهای نفسانی و منافع» از هیرشمن
- [۹] ریح: سود: Interest
- [۱۰] هیرشمن، همان، ص ۴۳
- [۱۱] به نقل از آدم اسمیت، ثروت ملل، رک هیرشمن، همان، ص ۱۲۶
- [۱۲] از مونتسکیو در روح‌القوانین، به نقل از هیرشمن، همان، ص ۶۸
- [۱۳] به نقل از آدم اسمیت، ثروت ملل
- [۱۴] سابقه این جمله معروف و رایج چندان روشن نیست، ولی در «انقلاب فرانسه» بسیار رواج یافت اما معلوم است پیش از آن نیز رایج بوده است. رجوع کنید به «انقلاب فرانسه» از آلبر ماله؛ همچنین:
- Laissez-faire. Encyclopædia Britannica. . ۲۰۱۹. Britannica, The Editors of Encyclopaedia
https://www.britannica. [۲۰۲۰, ۱۹ Cited: September]. ۲۰۱۹, ۲۹ [Online] October
.com/topic/laissez-faire
- [۱۵] از مونتسکیو در روح‌القوانین، به نقل از هیرشمن، همان، ص ۸۳
- [۱۶] رک: کیکس، جان. ۱۳۹۲. علیه لیبرالیسم. [مترجم] محمدرضا طاهری. تهران: شرکت





انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲، ص ۶

[۱۷] کیکس در علیه لیبرالیسم ناهمسازی‌های بنیادی ارزش اساسی شدن اختیار را از منظرهای دیگر نیز به دقت و زیبایی بررسی کرده است. رک کیکس، علیه لیبرالیسم، ص ۶۸

[۱۸] هیرشمن، هواهای نفسانی و منافع، ص ۵۴

[۱۹] همان، ص ۱۴۱

[۲۰] هیرشمن، آلبرت. ۱۳۹۸. جامعه بازار؛ تفاسیر رقیب. [مترجم] محمدرضا فرهادی پور. تهران: نشر روزگار نو، ۱۳۹۸، ص ۳۶

[۲۱] برای مثال، رک به ص هفده مقدمه دکتر بشیریه بر ترجمه کتاب مکاتب سیاسی معاصر. تهران: نشر گستره، ۱۳۶۶.

[۲۲] هیرشمن، هواهای نفسانی و منافع، ص ۱۳۵

[۲۳] جواهر لعل نهرو به زیبایی در «نگاهی به تاریخ جهان» جلد دوم به این تناقض رفتارهای فردی با ملی در جوامع غربی اشاره کرده است. رک نهرو، جواهر لعل، ۱۳۹۴. نگاهی به تاریخ جهان. [مترجم] محمود تفضلی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۴، ص ۱۱۷۶

[۲۴] President of the U.S. 2015. The National Security Strategy of the United States of America. WASHINGTON: THE WHITE HOUSE, 2015.

[25] Secretary, Office of the Press. 2015. Parameters for a Joint Comprehensive Plan of Action Regarding the Islamic Republic of Iran's Nuclear Program. [Online] 2015. <https://obamawhitehouse.archives.gov/the-press-office/201502/04/parameters-joint-comprehensive-plan-action-regarding-islamic-republic-ir>.

[۲۶] هیرشمن، همان، ص ۱۴۰

[۲۷] طاهری، محمدرضا، ۱۳۹۶. بررسی مبانی نظری عدالت توزیعی در اسلام و لیبرالیسم. تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۶.

[۲۸] چنین جمله‌ای درباره اعتقاد به وجود خدا از پاسکال نقل شده است. رک هیرشمن، جامعه بازار: تفاسیر رقیب، ص ۳۰

[۲۹] هیرشمن، همان، ص ۳۳

[۳۰] در تبیین این سه خلق انسانی و نقش آن در جوامع معاصر رک: صدوق، حجت الاسلام مسعود، گفتمان انقلاب اسلامی. قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج)، ۱۳۹۵، ص ۲۶۰

[۳۱] امام صادق علیه السلام: «حریص از دو خصلت محروم و ملازم دو خصلت است: محروم از قناعت است پس راحتی از او سلب می شود و محروم از رضاست پس یقین از او مفتقد گردد.» به نقل از «جنود عقل و جهل» از امام خمینی رحمه الله علیه، شرح حدیث جنود عقل و جهل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۱، ص ۲۴۷

[۳۲] امام باقر علیه السلام: «مثل حریص به دنیا همچون کرم ابریشم است، هر چه به خود بیشتر بپیچد از خارج شدن دورتر می گردد.» به نقل از امام خمینی رحمه الله علیه، شرح حدیث جنود عقل و جهل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۱، ص ۲۲۶

[۳۳] امام علی علیه السلام: «انما اخاف علیکم اثنتین: اتباع الهوی و طول الامل؛ اما اتباع الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الآخرة.» به نقل از امام خمینی رحمه الله علیه، شرح جهل حدیث. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۹۷، ص ۱۸۵

[۳۴] جائیه ۲۳ و ۲۴

[۳۵] نور ۳۹

[۳۶] سبأ ۵۴

[۳۷] بقره ۱۶

[۳۸] معارج ۱۹

[۳۹] رک امام خمینی رحمه الله علیه، شرح حدیث جنود عقل و جهل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۱، ص ۲۲۶

[۴۰] همزه ۳

[۴۱] جائیه ۲۳

[۴۲] یوسف ۳۹

[۴۳] یس ۷۵

[۴۴] هود ۱۱۳

[۴۵] رک امام خمینی رحمه الله علیه، شرح جهل حدیث. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۹۷، ص ۱۸۷

[۴۶] اعراف ۱۷۹





۳
۲

مجلس
شورای
مستشاران
اسلامی
ایران

[۴۷] معارج ۱۹ و ۲۲ تا ۲۵

[۴۸] هود ۶۱

[۴۹] اعراف ۱۵۷

[۵۰] حدید ۲۵ و شوری ۱۵

[۵۱] رک جلیلی، سعید. ۱۳۸۱. بنیان اندیشه سیاسی اسلام در قرآن. تهران: دانشگاه امام

صادق علیه السلام، ۱۳۸۱

[۵۲] حج ۴۱

[۵۳] رجوع کنید به امام خمینی، آداب الصلوة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

(س)، ۱۳۹۲، ص ۳۲

[۵۴] بقره ۱۶۵



درخیز در تجربه‌ها برای آینده می‌اندیشیم.
رسالت خیز همین سه کلمه است:
تجربه‌اندوژی، اندیشه‌ورزی، آینده‌سازی؛
«چه بوده و هست؟»، «چه باید باشد؟»،
«چه باید کرد؟».

درباره ما بیشتر بدانید

Kheez.blog.ir/page/about-us